

بررسی نقش حق به شهر بر احساس تعلق در میان گروه‌های جنسیتی (مطالعه موردی: فضاهای عمومی ارومیه)

محمد رضا پورمحمدی* - استاد گروه جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری، دانشگاه تبریز
شهریور روستایی - دانشیار گروه جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری، دانشگاه تبریز
پخشان خضرنژاد - دانشجوی دکتری جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری، دانشگاه تبریز

پذیرش مقاله: ۱۳۹۶/۱۲/۲۳ تأیید مقاله: ۱۳۹۷/۱۲/۱۸

چکیده

هدف پژوهش حاضر این است که احساس تعلق به شهر در میان شهروندان با توجه به تفاوت جنسیتی آنان بررسی و به مفهوم حق به شهر به عنوان رویکردی جدید در شکل‌گیری این احساس پرداخته شود. جنسیت مانند محل سکونت، سن، شرایط اجتماعی-اقتصادی و قومیت، بر ادراک و تعلق به محیط تأثیر می‌گذارد. آنچه اهمیت دارد شناسایی عوامل مؤثر بر ایجاد احساس تعلق با توجه به شاخص‌های برگرفته از حق به شهر است؛ بنابراین در این نوشتار با بهره‌گرفتن از چارچوب نظری ارائه‌شده از سوی هانری لوفور و عملیاتی‌کردن ایده حق به شهر او، رابطه مؤلفه حق به شهر و حس تعلق در فضاهای عمومی شهری و تفاوت حس تعلق گروه‌های جنسیتی بررسی می‌شود. پژوهش حاضر پیمایشی و ابزار سنجش در آن پرسشنامه پنج‌گزینه‌ای مبتنی بر مقیاس لیکرت است. به منظور سنجش روایی پرسش‌ها از اعتبار عاملی استفاده شده است. در تحلیل عاملی اکتشافی متغیر حق به شهر و احساس تعلق، مقدار KMO به ترتیب $0/85$ و $0/83$ است که این امر کفایت نمونه‌گیری را برای متغیرهای پژوهش نشان می‌دهد و از آنجا که ضریب معناداری آزمون بارتلت صفر بود، تحلیل عاملی برای شناسایی ساختار مناسب تشخیص داده شد. همچنین پس از تأیید مدل فرضی، برای صحت مدل‌های اندازه‌گیری از تحلیل عاملی تأییدی استفاده شد. براساس نتایج، تمام بارهای عاملی بیشتر از $0/5$ بوده که بیانگر روایی همگراست. در بحث پایایی ابزار سنجش، از روش آلفای کرونباخ استفاده شد که مقیاس مورد اشاره برای کل پرسشنامه $0/86$ به‌دست آمد که در حد مطلوبی قرار دارد. حجم نمونه با استفاده از فرمول کوکران 384 نفر است که با استفاده از ترکیب دو روش نمونه‌گیری خوشه‌ای و شیوه طبقه‌بندی متناسب انتخاب شدند. تحلیل داده‌ها با استفاده از نرم‌افزارهای SPSS و AMOS 24 صورت گرفت. نتایج بخش تبیین و مدل‌سازی به‌منظور تحلیل تأثیر مؤلفه‌های حق به شهر بر احساس تعلق در میان ساکنان ارومیه، نشان‌دهنده الگوی رابطه معنادار و مستقیم شاخص‌های متغیرهای مستقل حق به شهر با متغیر وابسته تعلق شهری است. همچنین اختلاف معناداری در احساس تعلق زنان و مردان وجود دارد؛ زیرا معناداری اعداد (t-value) از $1/96$ بزرگ‌تر است.

واژه‌های کلیدی: ارومیه، جنسیت، حس تعلق، حق به شهر.

مقدمه

در سال‌های اخیر، شعار حق به شهر به منزله فراخوانی برای اقدام اجتماعی، مبارزه بر ضد فرایندهای تبعیض‌آمیز در فضاهای شهری و پایان‌دادن به خصوصی‌سازی فضای شهری بوده است. در حال حاضر، جنبش‌های شهری فعال در سراسر جهان می‌کوشند با تحقق حق به شهر، انواع شهرنشینی سودمحور و سوداگرانه کنونی را با نوعی شهرگرایی دموکراتیک شهروندمدار، پایدار و با شهرهایی متعلق به همه شهروندان که مشارکت اثربخش در امور مدیریت شهری و حق انتخاب دارند، جایگزین کنند (برنر و همکاران، ۱۳۹۶: ۸).

لوفور در مفهوم حق به شهر توجه خود را بر حق انسان‌ها به مشارکت در فضاهای شهری و بهره‌گیری از آن‌ها قرار می‌دهد (Lefebvre, 1996: 168) و معتقد است حضور در عرصه‌های عمومی سرآغاز دانستن شهر و محله برای خود، احساس تعلق و در نتیجه مسئولیت‌پذیری است (Alkof, 2006: 2). حق به شهر نمایانگر حق ساکنان برای دسترسی کالبدی، تصرف و استفاده از فضای شهری برای تأمین نیازهای خودشان است. حس تعلق به فضاهای عمومی آنجا شکل می‌گیرد که محدودیت ترددی و تبعیض‌آمیز وجود نداشته باشد (Massey, 1994: 189).

دیده‌شدن در فضاهای عمومی ابتدایی‌ترین «حق به شهر» است. این رویکرد با توجه به زبان حقوق و مسئولیت‌ها در جامعه، به تشریح نقش و حق همیشگی مشارکت شهروندان در شکل‌دهی به فضاهای شهری می‌پردازد (Dikec, 2002: 70). سپس در این فضاها گفت‌وگو و تعامل تحقق می‌یابد، حس انزوا یا طردشدن از بین می‌رود (Sennett, 2008: 70) و حس تعلق شهروندی تحقق پیدا می‌کند. لوفور در تعریف تعلق، از شهروندی رسمی استفاده نمی‌کند، بلکه مفهوم هنجاری با عنوان سکونت را به کار می‌گیرد. کسانی که در شهر زندگی می‌کنند و زندگی روزانه را در فضاهای شهری تجربه می‌کنند، نسبت به آن حق دارند. حق به شهر از زندگی در شهر منتج می‌شود و به تعلق ساکنان آن می‌انجامد (Fenster, 2005: 41). با برقراری حق به شهر در شهر می‌توان حس تعلق را در این جوامع تقویت کرد (Yuval, 2012: 41). تعلق احساسی است که در فعالیت‌های روزمره و استفاده از مکان‌ها شکل می‌گیرد و به دنبال استمرار بهره‌گیری از فضا تقویت می‌شود (رهبری و شارع‌پور، ۱۳۹۳). لوفور معتقد است فضا وجهی درک‌پذیر دارد که می‌توان آن را با حواس به دست آورد. حق به شهر حق به تمامیت و پیچیدگی است که در این پژوهش حق به فضای عمومی مدنظر است؛ زیرا بیشتر روش‌هایی که به درک و توجیه مفهوم حق به شهر می‌پردازند به استفاده از فضا بسیار وابسته هستند. به عقیده دستر تو، مفهوم تعلق از فعالیت‌های زندگی روزمره در فضاهای عمومی تشکیل می‌شود و رشد می‌کند. ادراک از فضا و تعلق به آن را نمی‌توان عنصری یکپارچه در نظر گرفت که در همه افراد یکسان است. یک فضای واحد با توجه به سن، جنسیت، قومیت، طبقه اجتماعی و متغیرهای دیگر فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و جمعیت‌شناختی ممکن است به اشکالی متفاوت ادراک شود. با توجه به اهمیت جنسیت به مثابه عامل تعیین‌کننده بنیادین در شیوه‌های جامعه‌پذیری افراد، پیش‌بینی می‌شود نگرش‌های مردان و زنان نیز به مؤلفه‌های فضایی متمایز باشد و به تبع آن کنش‌ها و منش‌های فضایی به شکلی متفاوت در دو جنسیت بروز یابد (شارع‌پور، ۱۳۹۵: ۵۲).

فضای عمومی، متعلق به همه افراد، بدون توجه به تفاوت‌های طبقاتی، جنسیت، نژاد، سن و سایر تمایزات فردی و اجتماعی است، اما در عمل، برای همه به طور مساوی قابل دسترس نیست. «از نظر تقسیم ساختاری فضا، فضاهای عمومی

برای مردان و فضاهای خصوصی یعنی چهاردیواری خانه برای زنان است» (نرسیسیانس و اوحدی، ۱۳۹۲: ۵۴). در بسیاری از فرهنگ‌ها تمایز فضایی، یعنی جدایی فضای خصوصی و فضاهای عمومی ممکن است بر محرومیت زنان تأثیرگذار باشد (Fenster, 2004: 245). در این فرهنگ‌ها فضای عمومی فضای مردسالاری است؛ یعنی زنان در بسیاری از شهرهای غربی و غیرغربی نمی‌توانند در اطراف خیابان‌ها، پارک‌ها و فضاهای شهری تنها باشند و حتی در برخی از فرهنگ‌ها نمی‌توانند هر جایی حضور داشته باشند (Massey, 1994). به اعتقاد باکینگهام، از نظریه‌پردازان فمینیست حق جمعی زنان نسبت به شهر به شکل روزمره و با تجربیات آنان نقض می‌شود. وی به این نکته اشاره می‌کند که چون فضا محصولی اجتماعی است، مانند دیگر مفاهیم اجتماعی ساختاری خنثی ندارد و در واقع جنسیتی است. به همین ترتیب حق زنان به این فضا نیز ماهیتی جنسیتی دارد و متمایز از حق مردان است. باکینگهام به «حق به شهر» بعدی جنسیتی می‌بخشد و همین دلیل پیشنهاد می‌کند مفهوم جنسیت در قالب حق نسبت به شهر مدنظر قرار بگیرد (Buckingham, 2010: 59). فنستر پس از این انتقاد، به ادعاهای جدیدی در مورد حق به شهر اشاره می‌کند و معتقد است حق زنان به شهر به دلیل ساختار مردسالارانه در فضاهای عمومی سرکوب می‌شود و فرصت بروز نمی‌یابد. اشاره خاص او به ترس و نبود امنیت در بیشتر شهرهاست که فرصت استفاده از حق به شهر و در نتیجه احساس تعلق به آن را از زنان سلب می‌کند (Fenster, 2010: 42). در حالی که نقش زنان به عنوان مادر یکی از جنبه‌های مؤثر در مفهوم تعلق است؛ به طوری که وظایف آن‌ها در زندگی روزمره به دلیل تقسیم جنسیتی، وابستگی آن‌ها را به فضاهای عمومی بیشتر می‌کند (Fenster, 2004: 244).

مسئله اصلی فضای شهری در کشور این است که در آن حق به شهر که حقی جمعی است، به نفع حقوق و منافع خصوصی افراد مصادره شده است. در حالی که فضای حاصل از این رویکرد علاوه بر اینکه فضای زیست مدنی ساکنان را به شکلی مستقیم تخریب می‌کند، با از دست دادن کارکردهای اجتماعی و ارزش استفاده، یکی از مهم‌ترین نمودهای خلع ید شهروندان از فضای شهری است (حبیبی و امیری، ۱۳۹۴: ۲۵-۲۶). در چند سال اخیر، شهر ارومیه در عرصه توسعه و به‌ویژه ارتقای کیفیت فضاهای عمومی گام برداشته است، اما در این میان توجه به مسئله جنسیت، دسترسی همه شهروندان و مشارکت آنان، در مرحله سیاست‌ها و اهداف کلان باقی مانده است و توجه به نیازهای گروه‌های جنسیتی در طرح‌های شهری جایگاه اجرایی خود را نیافته‌اند. چنانکه منطقه‌بندی خاص در استفاده از فضاهای عمومی شهری، به‌ویژه در فواصل زمانی خاصی به تشدید قلمرو مردانه و زنانه و ایجاد فضاهای جنسیتی منجر شده است. به همین دلیل به نظر می‌رسد با وجود تفاوت‌ها و ویژگی‌های ادراکی-شناختی منحصربه‌فرد هر یک از جنسیت‌ها، آن‌ها به انواع مکان‌های اطراف خود حساسیت متفاوتی دارند. فضای درک‌شده و به تبع آن احساس تعلق در میان مردان و زنان نیز متفاوت است؛ زیرا از استفاده و مصرف فضا حاصل می‌شود. از سوی دیگر، مسئله قرارنگرفتن زنان در رأس امور، به‌ویژه در رده‌های بالای مدیریتی و تصمیم‌گیری از عواملی است که بر میزان و مشارکت فعال زنان به‌منزله یکی از مؤلفه‌های اساسی حق به شهر تأثیرگذار است. به نحوی که در تاریخ شهرداری ارومیه میزان زنان در جایگاه اجرایی یا جایگاه‌های مدیریتی رقم بسیار ناچیزی است؛ بنابراین امروزه راهبرد حق به شهر مکانیسمی است که می‌تواند برای دسترسی همه شهروندان فارغ از قیود جنسیتی به‌منظور برآورده کردن نیازهایشان و مشارکت همه شهروندان مؤثر باشد. همچنین تجسم مفهوم تعلق در فضاهای عمومی شهری و ایجاد مکانیسمی از جمله حق به شهر برای تقویت این مفهوم یکی از دلایل ضرورت توجه به

حق به شهر است؛ بنابراین برقراری حق به شهر به‌عنوان «استراتژی فضایی» که چارچوب تعلق را شکل می‌دهد و به بازسازی آن کمک می‌کند مدنظر است (Secor, 2004).

از این‌رو پژوهش حاضر با هدف بررسی میزان حس تعلق گروه‌های جنسیتی به بررسی نقش حق به شهر در چارچوب نظری ارائه‌شده از سوی لوفور بر میزان احساس تعلق زنان و مردان در فضاهای عمومی شهر ارومیه می‌پردازد. بدین منظور رویکرد ما بیش از آنکه بر زنان و ادراک آنان از حق به شهر تأکید کند، جنسیت را مدنظر قرار می‌دهد؛ بنابراین جمعیت نمونه مورد مطالعه هر دو گروه مردان و زنان ساکن شهر ارومیه را شامل خواهد بود.

با توجه به آنچه بیان شد، پژوهش حاضر به پرسش‌های مطرح‌شده پاسخ می‌دهد:

- مؤلفه‌های اصلی حق به شهر کدام‌اند و آیا این مؤلفه‌ها در ایجاد احساس تعلق در فضاهای عمومی شهری در میان مردان و زنان نقش دارند؟

- آیا میان گروه مردان و زنان از منظر احساس تعلق و حق به شهر تفاوت وجود دارد؟

در بررسی پیشینه پژوهش به برخی مطالعات مرتبط با موضوع پژوهش حاضر در داخل و خارج از کشور می‌توان اشاره کرد: شارع‌پور و همکاران (۱۳۹۴) در بررسی «جایگاه شهروندان تهرانی در نردبان آرنستاین، بررسی جنسیتی بعد مشارکتی حق به شهر» با پیوند یافته‌های پژوهش با مفهوم حق به شهر لوفور، مشارکت شهروندان در فضای شهری را یکی از مؤلفه‌های مؤثر در حق به شهر می‌دانند. در پژوهش آن‌ها، نظم حاکم در طراحی فضایی، سرمایه و طبقه بیش از جلب مشارکت عموم شهروندان و جنسیت مدنظر قرار دارد و گفتمان هژمونیک سرمایه بر طراحی فضایی حاکم است. رهبری و شارع‌پور (۲۰۱۳) با بررسی نظری مؤلفه‌های حق به شهر، یعنی مشارکت در شهر، اختصاص‌دهی شهر و بررسی‌های میدانی در شهر تهران نتیجه گرفتند که استفاده از مفهوم حق به شهر در جامعه شهری ایرانی تا حدی ممکن است، اما باید در استفاده از مفاهیم، مانند مفهوم «تولید فضا» احتیاط کرد؛ زیرا مفهوم شهروندی در گفتمان‌های اجتماعی ایرانی و اروپایی به‌شکلی یکسان تجربه نمی‌شود. همچنین در این پژوهش، تفاوت‌های جنسیتی معناداری در بهره‌مندی از حق به شهر شناسایی شده است؛ به‌طوری‌که زنان و مردان حقوق شهری را به‌شکلی متفاوت درک می‌کنند و این ادراک که شهر تعلق کمتری به آنان دارد، در زنان بیشتر از مردان است.

حبیبی و امیری (۱۳۹۴) در بررسی «حق به شهر؛ شهر موجود و شهر مطلوب آنچه هست و آنچه باید باشد» به بررسی حق به شهر به‌عنوان ابزار مفهومی مناسب برای نقد وضع موجود شهرها پرداخت و نتیجه گرفت که برخی شکست‌های برنامه‌ریزی شهری در ایران به‌دلیل آشنانیدن حق به شهر است.

هانکوک (۲۰۱۷) در پژوهش «حق به شهر؛ تبعیض جنسیتی و سیاست‌های فضایی در شهر» تناقض سیاست‌های شهری در فرانسه را با شاخص‌های حق به شهر نشان می‌دهد و چشم‌اندازی از سیاست‌های فضایی مرتبط با جنسیت در شهر پیشنهاد می‌دهد و شیوه‌هایی را برای ارتقا و بهبود حق به شهر زنان در محیط محله بیان می‌کند.

چن و فنستر (۲۰۱۶) به بررسی مفاهیم تحلیلی جدید در مورد حق به شهر با نگاهی به مؤلفه‌های قومیت و جنسیت براساس زندگی روزانه می‌پردازد. در این پژوهش، به روابط نابرابر قدرت و نادیده‌گرفتن نقش زنان به‌عنوان عاملی تأثیرگذار بر حق به شهر اشاره می‌شود و قدرت جمعی در تغییر فرایندهای شهری و تحقق حق به شهر مؤثر دانسته

می‌شود. همچنین تمرکز بر فعالیت‌های روزانه عاملی است که شایستگی‌های خود را در دستیابی به حق به شهر اثبات کرده است. از سوی دیگر، نقش محوری فضاها در شکل‌دهی شبکه‌های فعال مرتبط با حق به شهر اهمیت خاصی دارد. ماسی (۱۹۹۴) در بررسی نظری توجه خود را بر حق به شهر، حقوق شهروندی و فضاهای عمومی قرار داده و با بررسی داده‌های بین‌المللی نتیجه گرفته است که فضای شهری تعلق کمتری به زنان دارد و در بیشتر فرهنگ‌ها، زنان به‌ویژه زمانی که تنها باشند، نمی‌توانند از فضاهای عمومی شهر، مانند پارک‌ها و خیابان‌ها استفاده کنند.

هرچند بیشتر پژوهش‌ها هم‌راستای مطالعه حاضر است، در نحوه تمرکز به موضوع (تعلق، ارزیابی احساس تعلق برگرفته از برقراری حق به شهر با تمرکز بر جنسیت)، اهداف (تأثیر هم‌بستگی حق به شهر و تعلق شهری) و نحوه روش‌شناسی پژوهش تفاوت‌هایی دارند که در نهایت می‌توان از آن‌ها برای پیشبرد اهداف پژوهش استفاده کرد؛ بنابراین می‌توان گفت از دیدگاه حق به شهر لوفور می‌توان برای به‌دست‌آوردن شاخص‌های مؤثر در احساس تعلق به شهر بهره گرفت، این نظریه را توسعه داد و برای بررسی پایایی نظری این دیدگاه به مطالعه پرداخت. در نهایت، با توجه به پیشینه خارجی و داخلی پژوهش حاضر و با در نظر داشتن نتایج مطالعات یادشده، به این نکته مهم اشاره می‌شود که تحقق حق به شهر برای ساکنان شهر تأثیر مثبتی در احساس تعلق ساکنان دارد که این مهم به تفصیل در ادامه پژوهش مطرح می‌شود.

مبانی نظری

حق به شهر

مفهوم حق به شهر را اولین بار هانری لوفور در سال ۱۹۶۸ مطرح کرد که یکی از جنجالی‌ترین و شناخته‌شده‌ترین مفاهیم مطرح‌شده از سوی اوست. حق به شهر ابزار لازم برای تغییرات و خلق شهری است که تمامی ساکنانش، شهروند محسوب می‌شوند، نه شهربند (رفعیان و الوندی‌پور، ۱۳۹۴: ۲۶-۲۷). لوفور حق به شهر را درخواستی برای دسترسی تحول‌یافته به زندگی شهری می‌داند (رهبری و شارع‌پور، ۱۳۹۳: ۱۱۹). او با طرح مفهوم حق به شهر رویکردی نو و رادیکال به شهر مطرح کرد و ساختارهای اجتماعی و سیاسی قرن بیستم را به چالش کشید (Mitchell: 2003: 19). لوفور دو مؤلفه را در حق شهری می‌شناسد: حق اختصاص دادن شهر به خود و حق مشارکت (Fenster, 2005: 50). حق به شهر حقی بشری است که شامل تخصیص شهر به شهروندان و مشارکت آنان در امور شهری است. قرارگرفتن این حق در چارچوب حقوق بشر به‌جای حقوق مدنی به این معناست که هر انسانی صرف‌نظر از جنسیت، ملیت، قومیت و ویژگی‌های فرهنگی، تنها به‌دلیل انسان‌بودن شایسته بهره‌مندی از این حق است.

حق به شهر مستلزم تعریف حق دستیابی، نه‌تنها به آنچه در حال حاضر وجود دارد، بلکه به بازتولید شهری با تصاویر متفاوت و تعریف خوانش‌های نو از شهر می‌پردازد (Dikec and Gilbert, 2007: 70). هاروی مفهوم حق به شهر لوفور را این‌گونه توضیح می‌دهد: «این حق بیش از آنکه فردی باشد اشتراکی است؛ چراکه این تغییرات نیازمند یک قدرت جمعی برای باز شکل‌دهی به فرایندهای شهری است» (Harvey, 2008: 23).

از نظرگاه اخلاقی حق به شهر تعریف حقوق جدیدی نیست، بلکه درحقیقت با توجه به زبان حقوق و مسئولیت‌ها در جامعه، تلاش می‌کند به تشریح نقش و حق همیشگی مشارکت شهروندان در شکل‌دهی به زندگی روزمره شهری بپردازد (همان: ۳۱). این رویکرد یکی از حقوق اولیه شهروندان است که باید آنان را توانمند کند تا نه‌تنها در تصمیم‌گیری‌ها در

شهر دخیل باشند، بلکه بتوانند آزادانه شهر خود را به خود اختصاص دهند و از آن استفاده کنند (شارع‌پور و رهبری، ۱۳۹۴: ۱۹۰). مفهوم حق به شهر الگویی رادیکال به‌شمار می‌آید که به‌دنبال تغییرات مفهومی در بستر شهروندی شهرهای امروزی است. فلسفه اساسی این مفهوم توانا کردن همه ساکنان شهر در برخورداری از تمامی فرصت‌های زندگی شهری است (رفعیان و الوندی‌پور، ۱۳۹۴: ۳۸). حق به شهر معنایی فراتر از تقسیم عادلانه شهر موجود یا حق برابر نسبت به آن دارد. حق به شهر، خلق شهری متفاوت است. در نقل‌قول هاروی از رابرت پارک حق به شهر، خلق شهر دلخواه است. فراخوان برای اجرای حق به شهر، چشم‌انداز جهانی بهتر را به شعاری سیاسی، مفید و عملی تبدیل می‌کند؛ همان چشم‌اندازی است که فراتر از بازتوزیع منابع موجود می‌رود و حق تحقق ارزش‌های دیگر را که به زندگی انسان ارزش زندگی کردن می‌بخشند مطالبه می‌کند (جودی گل‌لر، ۱۳۹۴: ۷).

حق به شهر حق به تمامیت و پیچیدگی است. در این پژوهش حق به فضای عمومی مدنظر است؛ زیرا بیشتر روش‌هایی که به درک و توجیه مفهوم حق به شهر می‌پردازند به استفاده از فضا بسیار وابسته هستند.

حق به شهر و تعلق

نظریه انتقادی شهر دربردارنده نقد ایدئولوژیک (شامل ایدئولوژی‌های علمی-اجتماعی) و نقد قدرت، نابرابری، بی‌عدالتی و فرصت‌جویی درون و میان شهرهاست (Brenner, 2009: 198). مفهوم نظریه انتقادی پیش از هرچیز با شاخص انتقادی بودن بازشناخته می‌شود. لوفور در چارچوب ایده انسان‌گرایانه خود به نقد شرایط الینه‌کننده تجربه زندگی روزمره می‌پردازد (شارع‌پور، ۱۳۹۵: ۵۶). برای لوفور، منازعه اساسی نبرد برای آزادسازی زندگی روزمره و فراهم کردن مدیریت فضاهای عمومی شهری از سوی توده‌ها و برای آنهاست؛ همان چیزی که او در عنوان کتاب خود «حق به شهر» بیان کرده است؛ بنابراین می‌توان گفت لوفور توجه همگان را به مفهوم حق به شهر جلب کرده است (همان: ۵۷). با توجه به اینکه حق به شهر فراتر از تقسیم عادلانه شهر موجود است، از بازتوزیع منابع موجود فراتر رفته است و حق تحقق ارزش‌های دیگر را که به زندگی انسان ارزش زندگی می‌بخشد مطالبه می‌کند. حق مشخص به معنای پذیرش تعلق شهر به تمامی ساکنان آن است که باید شهر را خود بسازند و با این کار، توانایی‌ها و ظرفیت‌های خود را نیز ارتقا بخشند (اخباری نیشابوری، ۱۳۹۴: ۵۷). حق استفاده از شهر در بعد عمومی، سبب شکل‌گیری احساس تعلق می‌شود. دوسرتو تعلق در فضاهای شهری را احساس وابستگی می‌داند که از تجربه‌ها و فعالیت‌های زندگی روزمره ساخته می‌شود و رشد می‌کند (De Certeau, 1984: 117). حس تعلق شامل معناها و دل‌بستگی‌هایی است که مکان‌ها برای فرد ایجاد می‌کند. تعلق یافتن به شهر با حرکت در شهر، حضور در آن، احساس آرامش و مشارکت در ایجاد فضاهای مناسب برای خود ممکن می‌شود (رهبری و شارع‌پور، ۱۳۹۳: ۱۱۸). به عبارت دیگر، این حس به ادراک شخصی فرد از فضا بستگی دارد، به پیوند فرد با مکان منجر می‌شود و در آن انسان خود را جزئی از مکان می‌داند. فضاهای عمومی شهری علاوه بر عناصر کالبدی شامل معانی دیگری نیز است که مردم براساس آن، فضا را درک می‌کنند. درنهایت نیز این امر سبب احساس تعلق آن‌ها به فضا و تداوم حضور در آن می‌شود (ملکی و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۰۱). در مجموع باید در نظر داشت اعلی‌ترین مرحله رابطه انسان و فضا، حس تعهد و تعلق شخص نسبت به فضا است. این حس از دو عامل مؤثر فضا و انسان ساخته شده و تغییرات هرکدام در میزان تعلق مؤثر است (علی‌نیا و جباریان، ۱۳۹۳). فعالیت‌های روزمره علاوه بر اینکه احساس تعلق برای شهروندان به وجود

می‌آورند، سبب شکل‌گیری معنا و هویت فضایی نیز می‌شوند؛ برای نمونه خیابان مکانی جغرافیایی است که از سوی برنامه‌ریزان و طراحان شهری طراحی شده است. همچنین توسط افرادی که در آنجا به کنش اجتماعی می‌پردازند، تبدیل به فضایی با خاصیت تعلق خاطر برای آن‌ها می‌شود (رهبری و شارع‌پور، ۱۳۹۳: ۱۲۰).

در نظریه شهری لوفور، فضا مکانی است که پراکسیس شهری و کنش در آن رخ داده باشد. به نظر او احساس تعلق و پیوستگی در یک دانش، حافظه و تجربه بدنی بدون واسطه روزانه مانند قدم‌زدن در فضاها شکل می‌گیرد. اعمال روزانه به خود اختصاص دادن و باز به خود اختصاص دادن سبب برخورد و رقابت افراد با مفهوم هژمونیک شهروندی می‌شود (De Certeau, 1984: 116). فضای اجتماعی نیز چنین است؛ یعنی به‌تنهایی نمی‌تواند وجود داشته باشد. فضا نشان‌دهنده نظم هم‌زمان و در زمان یا تاریخی واقعیت اجتماعی است (تقوایی و همکاران، ۱۳۹۴: ۹۳)؛ بنابراین حق به شهر و در کنار آن اختصاص دادن فضاهای شهری به خود که در کار لوفور برجسته شده است، در مورد افراد نیز بدون احساس مشارکت و تعلق مطلق در فضاهای شهری ممکن نمی‌شود (همان: ۱۱۷). فراهم کردن زمینه برای ایجاد حق به شهر از جانب برنامه‌ریزان در همه سطوح به‌طور فزاینده‌ای حس تعلق بیشتری را القا می‌کند. احساس تعلق به فضای شهری از «استفاده» و «مصرف» فضا حاصل می‌شود. چنانکه دوسرتو^۱ می‌گوید: «فضا مکان کنش یافته است. خیابانی که به لحاظ هندسی توسط برنامه‌ریزان شهری تعریف شده است، توسط پیاده‌روان و عابران به فضا تبدیل می‌شود» (همان). با توجه به اینکه لوفور حق به شهر را در ارتباط با اختصاص فضا و مشارکت در فضا معرفی کرده است، تحقق این مؤلفه‌ها بر ایجاد و تقویت حس تعلق به فضاهای عمومی در شهر تأثیرگذار خواهد بود.

حق به شهر و جنسیت

لوفور جنسیت را عاملی تأثیرگذار در حق به شهر نمی‌داند، اما اشاره می‌کند چیزی که درباره فضا در دوران کنونی اهمیت دارد، این است که نوعی ادراک پدرسالارانه از نقش‌ها و روابط قدرت در فضا وجود دارد (رهبر به نقل از Aitken, 2001: 100). وی همچنین در نظر داشتن تفاوت‌ها را در فضای شهری حقی می‌داند که حق به شهر را کامل می‌کند (Dikec, 2001). دوسرتو یکی از مشهورترین اندیشمندان است که به نظریه حق به شهر لوفور توجه کرده و در تکمیل آن یاری رسانده است. او در ارتباط با حق به شهر مقالاتی نگاشته و به لزوم اضافه کردن مفهوم جنسیت به مباحث پیرامون حق شهروندی اشاره کرده است (De Certeau, 1984). ماسی نیز به حقوق شهروندی و فضاهای عمومی توجه کرده و به این نتیجه رسیده است که در بیشتر فرهنگ‌ها، زنان به‌ویژه زمانی که تنها باشند، نمی‌توانند از فضاهای عمومی شهر، مانند پارک‌ها و خیابان‌ها استفاده کنند (Massey, 1994).

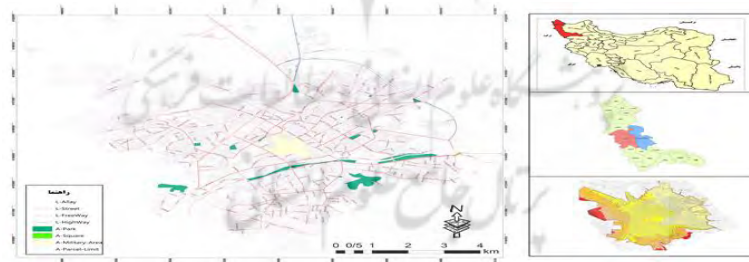
یکی از تلاش‌های اخیر برای پیوند نظری مفهوم جنسیت و حق به شهر را فنستر بیان کرده است (Fenster, 2005: 41). به اعتقاد وی، تعریف لوفور با مفهوم قدرت و کنترل که ارتباطی اساسی با هویت و جنسیت دارد، مربوط نیست؛ بنابراین تعریف او نوع روابط قدرت (قومیت، ملی و فرهنگی)، همچنین روابط قدرت جنسیتی را که بر حق استفاده از مکان و حق مشارکت در زندگی شهری تأثیر می‌گذارد به چالش نمی‌کشد (همان: ۲۱۹). فنستر از دیدگاه فمینیستی به حق به شهر می‌نگرد و معتقد است

فضای عمومی از سوی شهروندان همواره به‌عنوان فضای تاخت‌وتاز مردان سفیدپوست طبقه متوسط به بالا برداشت شده و این مسئله مانع بهره‌مندی سایر گروه‌های بدون قدرت از جمله زنان از حق به شهر شده است (همان: ۴۱). توجه به جنسیت در فضاهای عمومی به این مفهوم است که باید ساختارهایی گسترش که عدالت میان زنان و مردان را با پذیرش تفاوت‌های آنان و با ایجاد فرصت‌های برابر برقرار کند (قرائی، ۱۳۹۱: ۳۴). مؤلفه جنسیت مهم‌ترین مؤلفه‌ای است که حضور گروه‌های مختلف را در فضا رقم می‌زند. بدین شکل که برخی افراد به‌واسطه جنسیت از فضای عمومی طرد، و برخی دیگر در فضا جذب می‌شوند. ویلیام وایت پس از بررسی‌های فراوان، یکی از شاخص‌های موفقیت فضاهای عمومی را نسبت بالای زنان به مردان می‌داند. چنانچه تعداد زنان در فضایی زیادتر باشد، نشان‌دهنده فضایی خوب با مدیریتی عالی است که همه آن را می‌پسندند. زنان بیشتر از مردان در مورد فضاهای عمومی اهمیت قائل هستند، در برابر موارد آزاردهنده محیطی حساس‌ترند و زمان بیشتری را صرف انتخاب مکان می‌کنند؛ بنابراین اگر شمار زنان در فضایی کم باشد بدین معناست که احتمالاً مشکلی وجود دارد (Whyte, 1980: 18)؛ از این رو به‌نظر می‌رسد در برداشت ارزیابانه زنان از فضاهای شهری و چگونگی احساس آن‌ها درباره این فضاها بتوان حق به شهر را مفهومی برای ترجیحات محیطی زنان و استفاده آنان از فضا و مشارکت در فضاهای شهری دانست.

روش پژوهش

محدوده مورد مطالعه

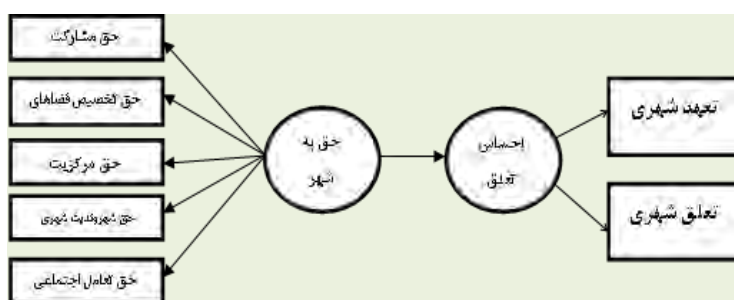
شهر ارومیه مرکز شهرستان ارومیه، در میانه استان آذربایجان غربی واقع شده است. این شهر با ۱۳۳۲ متر ارتفاع در غرب دریاچه ارومیه، در دامنه کوه سیر و در میان دشت ارومیه قرار گرفته است. براساس آخرین سرشماری عمومی نفوس و مسکن در سال ۱۳۹۵، جمعیت شهر ارومیه ۷۳۶.۲۲۴ نفر است که از این تعداد ۳۶۹.۱۳۹ نفر را مردان و ۳۶۷.۰۸۵ نفر را زنان تشکیل می‌دهند (سازمان برنامه‌بودجه استان آذربایجان غربی، ۱۳۸۹). در نقشه ۱ موقعیت شهر ارومیه و فضاهای عمومی آمده است.



نقشه ۱. موقعیت محدوده مورد مطالعه

مدل پژوهش

در مدل مفهومی، حق به شهر، متغیر مستقل و احساس تعلق، متغیر وابسته هستند. با توجه به دیدگاه‌های مطرح‌شده در حوزه نظری پژوهش می‌توان دریافت که براساس مدل تحلیلی، متغیرهای حق به شهر بر احساس تعلق تأثیر دارند. بررسی برآزش مدل ارائه‌شده باید با استفاده از نرم‌افزار AMOS صورت بگیرد تا انطباق آن با واقعیت مشخص شود. به‌منظور سنجش متغیرهای مستقل و وابسته ابتدا متغیرها معرف‌سازی شدند، سپس در قالب گویه‌ها و پرسش‌هایی که براساس مقیاس لیکرت تنظیم شده بودند، به پاسخ‌گویان ارائه شدند. در شکل ۱، خلاصه این مؤلفه‌ها آمده است:



شکل ۱. مدل پژوهش

در پژوهش حاضر به منظور سنجش حق به شهر پنج مؤلفه حق مشارکت، حق تخصیص فضای شهری، حق مرکزیت، حق شهروندی شهری و حق تعامل اجتماعی کاربرد دارد. برای سنجش احساس تعلق نیز از دو مؤلفه تعهد و تعلق شهری استفاده شد. همچنین در این پژوهش به منظور بررسی پنج مؤلفه حق به شهر (جدول ۱) و دو مؤلفه احساس تعلق (جدول ۲) گویه‌هایی تعریف شد که بیانگر و معرف هر یک از مؤلفه‌های مذکور در فضاهای عمومی شهر ارومیه است.

روش‌شناسی

از آنجا که هدف پژوهش حاضر تعیین روابط علی میان متغیرهای حق به شهر و حس تعلق است، از نظر هدف کاربردی، از نظر نحوه گردآوری اطلاعات توصیفی و از نوع هم‌بستگی و به‌طور مشخص مبتنی بر معادلات ساختاری است. ویژگی ارزشمند الگوی معادلات ساختاری، تحلیل و پردازش هم‌زمان روابط میان متغیرهای مدل سنجش است. پژوهشگران به کمک الگوسازی معادلات ساختاری، هم‌زمان به تحلیل علی متغیرهای مکنون و مشاهده‌شده می‌پردازند... با استفاده از این مزیت الگوسازی ساختاری سعی می‌شود ارتباط علی متغیرهای مکنون با یکدیگر و روابط هر یک از آن‌ها با معرف‌های مربوطشان (متغیرهای آشکار) بررسی شود. در مدل تحلیل پژوهش حاضر (شکل ۱) تأثیر متغیر مکنون حق به شهر بر متغیر مکنون احساس تعلق و معناداری بارهای عاملی هر کدام با متغیرهای مشاهده‌شده مشخص می‌شود. براساس مدل مفهومی پژوهش، این پژوهش ۳۱ متغیر مشاهده‌پذیر دارد که در مجموع پنج مفهوم از مؤلفه‌های حق به شهر مشتمل بر حق مشارکت، حق تخصیص فضای شهری، حق مرکزیت، حق شهروندی شهری و حق تعامل اجتماعی و دو مفهوم از شاخص‌های احساس تعلق مشتمل بر تعلق شهری و تعهد شهری را اندازه‌گیری می‌کند.

جامعه آماری مطالعه کنونی عبارت است از همه ساکنان شهر ارومیه که تعداد آن‌ها با توجه به آخرین سرشماری (سال ۱۳۹۵) برابر با ۷۵۰۸۰۵ است. براساس تعداد نمونه بررسی‌شده با استفاده از فرمول کوکران، ۳۸۴ نفر از زنان و مردان شهر ارومیه مشخص شدند. در میان مشارکت‌کنندگان از طیف‌های گوناگون تحصیلی، سنی، مجرد-متاهل، شاغل-خانهدار و از همه طبقات اجتماعی در پژوهش استفاده شد. محدوده مکانی پژوهش حاضر فضاهای عمومی شهر ارومیه است. به‌منظور بررسی این فضاها، ابتدا معابر پرتردد، میدان‌ها اصلی اجتماع مردم، مرکز شهر، مراکز تجاری و پارک‌های اصلی شهر شناسایی شد (معرفی همه فضاها به‌طور کامل از حوزه مطالعات پژوهش خارج است). سپس به روش تصادفی، چندین معبر، میدان، مرکز تجاری و پارک، همچنین مرکز شهر انتخاب شد. افراد نمونه نیز پرسشنامه را در مکان‌های انتخابی تکمیل کردند.

ابزار اندازه‌گیری این پژوهش، پرسشنامه محقق‌ساخته مبتنی بر طیف لیکرت است که به صورت گویه‌های پنج‌گزینه‌ای ارائه شد. این پرسشنامه شامل دو بخش با عنوان گویه‌های حق به شهر مشتمل بر ۵ مفهوم و ۱۳ گویه (جدول ۱) و گویه‌های احساس تعلق مشتمل بر ۲ مفهوم و ۱۸ گویه (جدول ۲) است.

جدول ۱. گویه‌های حق به شهر

سازه	ابعاد	زیرشاخص‌ها	نمایه شاخص‌ها
	حق مشارکت	حاکمیت شهری	R1
		شمول اجتماعی	R2
حق به شهر	حق تخصیص فضا	نفوذپذیری	R3
		دسترسی	R4
		مقیاس پیاده	R5
		سرزندگی	R6
	امنیت	R7	
	حق مرکزیت	حضورپذیری	R8
		تصرف فضا	R9
حق شهروندیت	کنترل اجتماعی	R10	
	کنترل فضایی	R11	
حق تعامل اجتماعی	انگیزش اجتماعی	R12	
	انگیزش فضایی	R13	

جدول ۲. گویه‌های احساس تعلق

سازه	ابعاد	زیرشاخص‌ها	نمایه شاخص‌ها
احساس تعلق	تعلق شهری	رضایت‌داشتن هنگام حضور در فضاهای عمومی	K1
		جذابیت فضای عمومی	K2
		تجسم خاطرات	K3
		نمایش هویت‌های تاریخی	K4
		برگزاری گردهمایی‌های ملی-مذهبی در فضاهای عمومی	K5
		تجسم رویدادهای تاریخی	K6
		ماندگاری شکل و بافت فضا در ذهن	K7
		لذت حضور در فضا	K8
	تعلق اجتماعی	برگزاری فعالیت‌های ویژه سیاسی-مذهبی	K9
		تعاملات اجتماعی مطلوب شهروندان در فضا	K10
		ایجاد نمادهای بومی و ملی در فضا	K11
		داشتن احساس متفاوت هنگام حضور در فضاهای عمومی ارومیه در مقایسه با سایر شهرها	K12
		متفاوت‌بودن فعالیت‌های این شهر با سایر شهرها	K13
		سازگاری میان مؤلفه‌ها و عناصر موجود در فضا	K14
		احساس مسئولیت به فضاهای عمومی شهر ارومیه	K15
تعهد شهری	انتخاب شهر برای ادامه زندگی در سال‌های آتی	K16	
	مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی	K17	
	اعتماد به مسئولان و شهروندان	K18	

به‌منظور سنجش پایایی، نمونه اولیه شامل ۳۰ پرسشنامه پیش‌آزمون شد. سپس محاسبه میزان ضریب اعتماد به روش آلفای کرونباخ صورت گرفت. برای پرسش‌های متغیرها، ۰/۸۶ به‌دست آمد که نشان می‌دهد پرسشنامه قابلیت اعتماد و پایایی لازم را دارد. به‌منظور سنجش روایی پرسش‌ها از اعتبار عاملی استفاده شده است. در تحلیل عاملی اکتشافی متغیر حق به شهر و احساس تعلق، مقدار KMO به‌ترتیب ۰/۸۵ و ۰/۸۳ است که نشان‌دهنده کفایت نمونه‌گیری برای متغیرهای پژوهش است. همچنین از آنجا که ضریب معناداری آزمون بارتلت صفر بود (کوچک‌تر از ۰/۰۵) تحلیل عاملی برای شناسایی ساختار، مناسب تشخیص داده شد. همچنین پس از تأیید مدل فرضی، برای صحت مدل‌های اندازه‌گیری از تحلیل عاملی تأییدی استفاده شد. هرچه بار عاملی بزرگ‌تر و به ۱ نزدیک‌تر باشد، متغیر مشاهده‌شده بهتر می‌تواند متغیر مکنون را تبیین کند. براساس نتایج، تمام بارهای عاملی بیشتر از ۰/۵ و بیانگر روایی همگراست. بیشترین بارهای عاملی در ابعاد حق شهروندی با بار عاملی ۰/۹۰ هستند.

جدول ۳. بارهای عاملی ابعاد پژوهش

احساس تعلق			حق به شهر		
واریانسی تبیین‌شده	بار عاملی	بعد	واریانسی تبیین‌شده	بار عاملی	بعد
۰/۸۳	۰/۶۷	تعلق شهری	۰/۴۸	۰/۵۰	حق مشارکت
۰/۵۱	۰/۵۲	تعهد شهری	۰/۶۱	۰/۶۷	حق تخصیص فضای شهری
			۰/۳۸	۰/۵۲	حق مرکزیت
			۰/۶۰	۰/۹۰	حق شهروندی
			۰/۵۶	۰/۷۴	حق تعامل اجتماعی

برازش مدل

یکی از خروجی‌های تحلیل مدل‌های عاملی برای ارزیابی اعتبار مقیاس‌های اندازه‌گیری، شاخص‌های برازش مدل است. به‌منظور تعیین برازندگی مدل از تعدادی شاخص‌های نیکویی برازش استفاده شده است. در جدول ۴، مقادیر برخی از مهم‌ترین شاخص‌های برازش دو مدل اندازه‌گیری همراه با مقادیر معیار آن‌ها آمده است براساس اطلاعات جدول شاخص‌های نیکویی برازش (GFI)، ریشه میانگین مربعات خطای برآورد (RMSEA) و شاخص برازش مقایسه‌ای-تعدیل‌یافته (CFI) در مدل محاسبه شده است. با توجه به جدول ۴، همه مقادیر به‌دست‌آمده برای شاخص‌های GFI، RMSEA و CFI در محدوده تعریف‌شده هستند؛ از این‌رو روایی مدل پژوهش تأیید شده و نشان‌دهنده برازش مناسب مدل است. به عبارت دیگر، داده‌های مشاهده‌شده انطباق بسیاری با مدل مفهومی پژوهش دارند.

جدول ۴. شاخص‌های برازش مدل مفهومی

مدل فرضیه	حد مجاز	نام شاخص
۰/۸۹۶	بین ۰/۵ تا ۰/۱	GFI ^۱ (نیکویی برازش)
۰/۰۹	کمتر از ۰/۱	RMSEA ^۲ (ریشه میانگین مربعات خطای برآورد)
۰/۹۱	بالتر از ۰/۹	CFI ^۳ (شاخص برازش مقایسه‌ای-تعدیل‌یافته)

1. Goodness of Fit Index

2. Root Mean Square Error of Approximation

3. Comparative Fit Index

یافته‌های پژوهش و تجزیه و تحلیل

در جدول ۵، چگونگی توزیع متغیرهای پژوهش براساس شاخص‌های مرکزی و پراکندگی آمده است.

جدول ۵. شاخص‌های مرکزی و پراکندگی متغیرهای پژوهش

جنسیت	میانگین	انحراف معیار
زن	۲/۷۸	۰/۵۸۳
	۳/۲۳	۰/۴۷۹
	۳/۰۵	۰/۸۲۰
	۲/۹۸	۰/۶۴۸
	۳/۲۱	۰/۶۹۳
	۳/۳۰	۶/۵۹
	۳/۳۰	۰/۷۷۹
مرد	۲/۹۸	۰/۶۵۴
	۳/۲۷	۰/۴۵۰
	۳/۲۰	۰/۷۱۰
	۳/۰۱	۰/۷۴۰
	۳/۲۵	۰/۷۷۸
	۳/۵۱	۰/۵۶۶
	۳/۴۱	۰/۷۹۲

براساس داده‌های جدول ۵، متغیر حق مشارکت در هر دو گروه زنان و مردان و متغیر حق شهروندی در گروه زنان کمتر از حد متوسط (۳) است. در همه متغیرهای مطالعه‌شده، میزان میانگین به‌دست‌آمده برای زنان پایین‌تر از میانگین به‌دست‌آمده برای مردان است که در سطح متوسط با توجه به طیف لیکرت مدنظر بوده است. در این تحلیل فرضیه‌های فاصله‌ای بودن متغیرهای درون‌زا و برون‌زا، روابط خطی میان متغیرها و استقلال باقی‌مانده‌ها رعایت شده است. پس از ارائه مدل مفهومی پژوهش، تحلیل ساختاری صورت گرفت.

در شکل ۳، به‌منظور پاسخ به پرسش پژوهش درمورد مؤلفه‌های اصلی، تأثیر هر یک از معیارها، زیرمعیارها و گویه‌ها آمده است که این امر به مشخص شدن اولویت مؤلفه‌ها در حق به شهر و احساس تعلق منجر می‌شود. براین‌اساس، میان متغیرهای مکنون درونی، مؤلفه حق شهروندیت با اثر مستقیم ۰/۹۰، حق تعامل اجتماعی با اثر مستقیم ۰/۷۴، حق تخصیص فضا با اثر مستقیم ۰/۶۷، حق مرکزیت با اثر مستقیم ۰/۵۲ و حق مشارکت با اثر مستقیم ۰/۵۱ به‌ترتیب بیشترین تأثیرگذاری را در متغیر مکنون بیرونی حق به شهر دارند. بیشترین تأثیر را نیز سازه احساس تعلق بر تعلق شهری دارد (۰/۶۷). روی هر کدام از متغیرهای مشاهده‌شده اعدادی مشاهده می‌شود که میزان واریانس تبیین‌شده آن‌ها را به کمک متغیر مکنون نشان می‌دهد. بیشترین میزان تبیین سازه حق به شهر بر متغیر حق تخصیص فضای شهری، یعنی ۴۱ درصد است. متغیر تعلق شهری نیز به میزان ۴۵ درصد، بر متغیر مکنون احساس تعلق تبیین شده است.

بار عاملی استاندارد سازه رابطه دو متغیر مکنون (حق به شهر و احساس تعلق) با توجه به شکل ۲ برابر با ۰/۶۲ است که نشان می‌دهد رابطه این دو متغیر مطلوب و قوی است. به عبارت دیگر، براساس یافته‌ها تحقق حق به شهر مشتمل بر حق مشارکت، حق تخصیص فضای شهری، حق مرکزیت، حق شهروندیت شهری و حق تعامل اجتماعی است که در تعلق و تعهد

میزان برآورد تأثیرپذیری احساس تعلق از حق به شهر در گروه مردان، $0/87$ و در گروه زنان، $0/80$ است؛ بنابراین در گروه مردان احساس تعلق بیشتر است. با توجه به اینکه در همه متغیرهای مطالعه‌شده حق به شهر، میانگین به‌دست‌آمده برای مردان بالاتر از زنان است، بهره‌مندی مردان از حق به شهر در فضاهای عمومی مدنظر در شهر ارومیه بیشتر از گروه زنان است و زنان احساس می‌کنند سهم کمتری از حق به شهر دارند؛ از این رو با توجه به ارزش‌های اختصاص‌یافته به مردان در فضاهای عمومی و بهره‌مندی بیشتر آنان از حق به شهر در مقایسه با زنان، تعلق آن‌ها به این فضاها بیشتر است؛ یعنی زنان میان حقوق خود در شهر و تعلق به شهر رابطه‌ای معنادار می‌بینند.

براساس یافته‌های پژوهش، در فضاهای عمومی شهر ارومیه بی‌توجهی به جنسیت در فرایند طراحی فضای شهری منجر به محدودشدن اختصاص فضا، استفاده کامل زنان و در نتیجه حق به شهر زنان شده است. به اعتقاد فنستر، حق زنان به شهر به دلیل ساختار مردسالارانه در فضاهای عمومی سرکوب می‌شود و فرصت بروز نمی‌یابد. همچنین قرارنگرفتن زنان ارومیه در جایگاه تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری‌های شهری سبب بهره‌مندی بیشتر مردان از حق به شهر و در نتیجه تعلق بیشتر آنان به شهر شده است. چنانچه لوفور مفهوم مشارکت را عاملی ضروری از حق به شهر می‌داند (Purcell, 2014). وی برای دستیابی به حقوق شهری، از مشارکت فعال و واقعی سخن می‌گوید و فعال‌سازی گسترده و تحرک‌بخشی همه ساکنان از این نوع مشارکت را پیش‌نیاز اصلی شکل‌گیری آگاهانه تجربه زندگی شهری می‌داند (همان).

همچنین دسترسی همگانی و آزاد به فضای عمومی شهر (تخصیص فضا) پیش‌نیاز حق مشارکت شهروندان است؛ از این رو اختصاص دادن فضا به شهروندان بر مبنای حق استفاده ساکنان شهر از همه فضاهای شهر به‌منظور برخورداری از احتیاجات زندگی، مترادف شکل‌گیری احساس تعلق به آن فضا است؛ به‌گونه‌ای که دسترسی حضور و استفاده برابر و مستمر را برای همه ساکنان شهر تضمین می‌کند (Purcell: 2003: 578)؛ بنابراین علاوه بر حضور زنان در عرصه فضاهای خصوصی و فضای خانه، باید در عرصه‌های عمومی نیز حقوق و مطالبات آن‌ها مدنظر قرار بگیرد و شرایطی فراهم شود که در آن هر دو جنسیت احساس کنند حقوقشان در شهر رعایت می‌شود.

مقادیر موجود در شکل ۳ و ۴ نشان می‌دهد میان متغیرهای مکنون مدنظر هم‌بستگی معناداری وجود دارد؛ برای مثال میان حق به شهر و احساس تعلق در گروه مردان، ضریب مسیر $0/87$ و در زنان $0/80$ به‌دست آمد، اما آیا این ضریب از نظر آماری معنادار است؟ برای پاسخ به این پرسش از مقدار آماره تی‌استیودنت یا سطح معناداری متناظر با هر ضریب استفاده می‌شود که این مقادیر در جدول ۶ قابل مشاهده است.

در جدول ۶، نتایج حاصل آزمون فرضیه در قالب ضرایب مسیر همراه با سطح معناداری و مرتبط با فرضیه پژوهش آمده است؛ بدین معنی که مقادیر ضریب مسیر و معناداری آن‌ها برای فرضیه پژوهش بررسی شده است.

سطح معناداری برای هر کدام از مسیرهای ذکر شده کمتر از $0/05$ و مقدار C. R. نیز برای تمامی ضرایب بیشتر از $1/96$ است که معناداری ضرایب این مسیرها را نشان می‌دهد. به‌منظور تعیین تفاوت معنادار گروه مردان و زنان از منظر احساس تعلق و حق به شهر، از آزمون تی‌استیودنت استفاده شد که نتایج آن در جدول ۷ آمده است.

در همه موارد و متغیرها میانگین به‌دست‌آمده برای مردان بیشتر از میانگین زنان است، اما مقدار P در متغیرهای حق

مشارکت، حق مرکزیت و تعلق شهری کمتر از آلفای پذیرفته، یعنی ۰/۰۵ محسوب می‌شود. می‌توان گفت در این متغیرها تفاوت به‌دست‌آمده از نظر آماری معنادار است.

جدول ۶. شاخص نتایج ارزیابی برازش مدل ساختاری پژوهش

گروه زنان			گروه مردان			مدل فرضیه	
P	CR	بار عاملی	P	CR	بار عاملی	مسیرهای عاملی	
***	۷/۹۳	۰/۷۱	***	۷/۰۵	۰/۸۷	حق به شهر	<---
***	-	۰/۷۰	***	-	۰/۶۸	حق به شهر	<---
***	۷/۹۰	۰/۸۲	***	۸/۰۷	۰/۷۵	حق به شهر	<---
***	۷/۷۱	۰/۵۵	***	۸/۰۴	۰/۷۲	حق به شهر	<---
***	۷/۶۳	۰/۸۱	***	۷/۵۶	۰/۷۳	حق به شهر	<---
***	۱۰/۰۰	۰/۷۶	***	۵/۷۸	۰/۷۲	حق به شهر	<---
***	-	۰/۹۹	***	-	۰/۸۷	احساس تعلق	<---
***	۷/۶۴	۰/۶۲	***	۵/۶۱	۰/۸۷	احساس تعلق	<---

جدول ۷. نتایج آزمون t همه شاخص‌ها

میانگین				
P-value	آماره t	زنان	مردان	
۰/۰۱	-۲/۵۹۵	۲/۷۸۳۵	۲/۹۸۴۴	حق مشارکت
۰/۴۶	-۰/۷۲۵	۳/۲۳۵۹	۳/۲۷۷۳	حق تخصیص فضای شهری
۰/۰۱	-۲/۰۷۰	۳/۲۵۸۹	۳/۳۲۲۹	حق مرکزیت
۰/۷۹	-۰/۲۶۴	۲/۹۸۷۱	۳/۰۱۰۴	حق شهروندی
۰/۶۴	-۰/۴۶۱	۳/۲۱۳۴	۳/۲۵۳۵	حق تعامل اجتماعی
۰/۰۰	-۲/۸۷۲	۳/۳۰۲۶	۳/۵۱۷۹	تعلق شهری
۰/۲۶	-۱/۱۱۶	۳/۳۰۸۹	۳/۴۱۶۷	تعهد شهری

نتیجه‌گیری

لوفور مفهوم تفاوت‌ها را به‌منزله حقی برای دستیابی به حق به شهر ضروری می‌داند (Dikec, 2002). حق به شهر مبتنی بر برخورداری همه ساکنان شهر از فرصت‌های زندگی شهری است. هانری لوفور فضای شهری را حق جمعی می‌داند که در آن سایر حقوق اجتماعی تحقق می‌یابد. او شهر را بازتاب کثرت‌گرایی و نیازهای ساکنان می‌داند و معتقد است دسترسی همگانی و آزاد به فضای شهر (عرصه عمومی شهر) پیش‌نیاز حق شهری است (Lefebvre, 1991: 174). در این میان، حضور زنان در فضای شهری، به‌منزله یکی از گروه‌های اجتماعی که شیوه حضور خاصی را ایجاد می‌کنند، درخور تأمل است. شواهد بسیاری نشان می‌دهد حق به شهر با محدودیت‌های فرهنگی، روابط پدرسالارانه و روابط قدرت، حتی در احداث فضاهای عمومی نادیده گرفته شده است (Fenster, 2006: 46). حق به شهر به معنای پذیرش تعلق شهر به همه ساکنان آن است. به اعتقاد لوفور، پایه‌گذاری حق به شهر در بستر فضاهای شهری، به‌مثابه گریز از شهر انحطاط‌یافته از زندگی شهری از خودبیگانه است. نمود از خودبیگانگی زندگی شهری را می‌توان در کاهش تعلق ساکنان به فضاهای عمومی شهر و در نتیجه به شهر مشاهده کرد.

در این پژوهش، ارتباط حق به شهر و احساس تعلق به شهر در تجارب روزمره زنان و مردان در مقیاس فضاهای عمومی شهر ارومیه با نگاهی به نظریه حق به شهر لوفور مدنظر قرار گرفت. براساس یافته‌ها، حق به شهر در بعد عمومی، سبب شکل‌گیری احساس تعلق می‌شود. به عبارت دیگر، تعلق به شهر در بستر فضاهای شهری زمانی شکل می‌گیرد که با تحقق‌پذیری حق به شهر هم‌راستا باشد. در این پژوهش، براساس مدل پژوهش تأثیر متغیرهای مستقل حق مشارکت، حق تخصیص فضای شهری، حق مرکزیت، حق شهروندیت شهری و حق تعامل اجتماعی به‌عنوان مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده حق به شهر بر متغیر وابسته احساس تعلق آزموده شد. بدین‌منظور از رابطه‌ای مستقیم و معنادار به روش معادلات ساختاری استفاده شد. نتایج حاصل نشان‌دهنده رابطه حق به شهر و حس تعلق در فضاهای شهری است. برای آزمون برازش مدل نظری پژوهش با تأکید بر سه شاخص نیکویی برازش به برازش مدل تدوین‌شده از یکسو و داده‌های تجربی از سوی دیگر تأکید شد؛ بنابراین انطباق مطلوبی میان مدل‌های به تصویر درآمده، یا مدل ساختاری‌شده با داده‌های تجربی فراهم شد. همچنین، طراحی الگویی مناسبی در زمینه رابطه متغیرهای مستقل و وابسته با تأکید بر معادلات ساختاری صورت گرفت و برازش مطلوب مدل‌های استخراج‌شده معرف الگویی معادلات ساختاری است.

پس از آزموده‌شدن حق به شهر و بررسی تأثیر آن بر احساس تعلق به بررسی میزان احساس تعلق براساس جنسیت در گروه مردان و زنان شهر ارومیه در فضاهای عمومی پرداخته شد. براساس یافته‌ها، میزان برآورد تأثیرپذیری احساس تعلق از حق به شهر در گروه مردان $0/87$ و در گروه زنان $0/71$ است. این امر نشان می‌دهد احساس تعلق بیشتر در گروه مردان و مؤید این مطلب است که مردان فضاهای شهری را بیشتر از زنان متعلق به خود می‌دانند. این امر از پیامدهای نادیده‌انگاشتن زنان و شانس بیشتر مردان برای احقاق حقوق شهروندی‌شان در فضاهای شهری است. از این یافته‌ها می‌توان نتیجه گرفت چگونه حق به شهر در میان زنان نادیده گرفته شده است. این مسئله به نابرابری‌های جنسیتی و ماهیت جنسیتی‌شده فضاهای شهری برمی‌گردد. در این میان، تسلط روابط قدرت و پدرسالارانه یکی از دلایل اصلی به‌وجود آورنده است. درحالی‌که فضای عادلانه فضایی است که همه شهروندان، آن را متعلق به خود بدانند. ضروری است تصمیم‌گیرندگان و برنامه‌ریزان ایجاد فضاهای عمومی را که تمام اقشار شهر و گروه‌های جنسیتی را مدنظر قرار دهد در دستور کار قرار دهند. دلیل ضرورت برنامه‌ریزی و طراحی شهری این است که زنان در زندگی روزمره و نقش‌هایی که برعهده دارند وارد روابطی اجتماعی می‌شوند که از مردان متمایز است. روابط اجتماعی متفاوت زنان سبب می‌شود آنان ادراک و مصرف متفاوتی از فضاها و خدمات شهری داشته باشند. این تمایزها ممکن است در طراحی و مدیریت شهرها کاربرد داشته باشد.

ضروری است بدانیم توجه به حق به شهر در ایران برای مقابله با کژکارکردی شهر ضرورتی تام دارد و با توجه به اهمیت در حال ظهور آن در گفتمان‌های مدنی، دانشگاهی و تخصصی درباره شهر لازم است دقایق فلسفی آن بررسی شود. هنگام ارجاع به حق به شهر در کشور ما، آثار دیوید هاروی مدنظر قرار می‌گیرد. حال آنکه باید دیدگاه هاروی لوفور به‌عنوان کسی که نخستین بار به این مفهوم پرداخته است، با موشکافی بیشتری بررسی شود. در پایان پیشنهاد می‌شود ایجاد چارچوبی به‌منظور فراهم‌کردن شرایط و فرصت مناسب برای دسترسی، استفاده و مشارکت همه شهروندان، در برنامه‌ریزی فضاهای عمومی شهری باید مدنظر سیاست‌گذاران شهری قرار بگیرد. در این میان طرح رویکردی اجرایی مبتنی بر حقوق شهروندی در قالب حق به شهر می‌تواند راهگشا باشد.

منابع

- اخباری نیشابوری، رابعه، ۱۳۹۴، «بی‌خانمانی به‌عنوان جزء وجودی و عالم‌گیر جامعه: یا چرا ما باید برای حق مشخص به شهر مشخص بیکار کنیم؟» نشریه هفت‌شهر، شماره ۴۹ و ۵۰، صص ۵۴-۵۶.
- برنز، نیل، مارکوزه، پیتر و مایر مارگیت، ۱۳۹۶، شهرها برای مردم نه برای سوداگری (نظریه شهری انتقادی و حق به شهر)، ترجمه محمود عبدالله‌زاده، انتشارات دفتر پژوهش‌های فرهنگی، تهران.
- تقوایی، علی‌اکبر، داود، عزیزی و احمد یزدانیان، ۱۳۹۴، «بررسی نقش نظریه حق به شهر در تولید و بازتولید فضای شهری»، نشریه هفت‌شهر، شماره ۴۹ و ۵۰، صص ۸۸-۹۹.
- جودی گل‌لر، پویا، زمانیان، روزبه و حمید فتحی، ۱۳۹۴، «ردیابی انگاشت عدالت در نظریه‌های شهر و شهرنشینی: نظریه شهری انتقادی و نظریه حق به شهر»، نشریه هفت‌شهر، شماره ۴۹ و ۵۰، صص ۱۰۰-۱۱۳.
- حیبی، سید محسن و مریم امیری، ۱۳۹۴، «حق به شهر؛ شهر موجود و شهر مطلوب؛ آنچه هست و آنچه باید باشد»، پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران، دوره پنجم، شماره ۲، صص ۹-۳۰.
- رفعیان، مجتبی و نینا الوندی‌پور، ۱۳۹۴، «مفهوم‌پردازی اندیشه حق به شهر؛ در جست‌وجوی مدلی مفهومی»، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره شانزدهم، شماره ۲، صص ۲۵-۴۷.
- سازمان برنامه‌وبودجه، ۱۳۸۹، آمارنامه استان آذربایجان غربی.
- شارع‌پور، محمود، ۱۳۹۵، «حق شهر و فضاهای عمومی شهری»، مردم و فرهنگ، دوره اول، شماره ۲، صص ۵۱-۶۶.
- شارع‌پور، محمود، مریم، رفعت‌جاه و لادن رهبری، ۱۳۹۴، «جایگاه شهروندان تهرانی در نردبان آرنستاین، بررسی جنسیتی بعد مشارکتی حق به شهر»، فصلنامه علمی-پژوهشی رفاه اجتماعی، سال پانزدهم، شماره ۵۷، صص ۱۷۹-۲۰۵.
- علی‌نیا، فاطمه و فاطمه جباریان، ۱۳۹۳، بررسی حس تعلق به مکان در خیابان چهارباغ اصفهان با رویکرد پدیدارشناسی، ششمین کنفرانس مدیریت و برنامه‌ریزی شهری با تأکید بر مؤلفه‌های شهر اسلامی، مشهد مقدس.
- قرائی، فریبا، ۱۳۹۱، شناسایی عوامل کیفیت محیط با تکیه بر ویژگی‌های کالبدی و زیبایی‌شناختی و تأثیر آن بر حضور زنان در فضاهای عمومی شهر، اولین همایش علمی و پژوهشی زنان و زندگی شهری.
- مرکز آمار ایران، ۱۳۹۵، نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن استان آذربایجان غربی.
- ملکی، محمدرضا، پارسا، سپیده، وثیق، بهزاد و ابراهیم مرادی، ۱۳۹۳، «بررسی حس تعلق به مکان با توجه به تفاوت‌های جنسیتی (مطالعه موردی: شهر ایلام)»، مسکن و محیط روستا، شماره ۱۴۸، صص ۹۸-۱۰۸.
- نرسیسانس، امیلیا و یاسمن اوحدی، ۱۳۹۲، «هویت و زندگی روزمره دختران در فضاهای عمومی شهر، مطالعه دختران دانشجوی رفسنجان»، مطالعات اجتماعی ایران، دوره سوم، شماره ۱، صص ۵۱-۶۸.
- Aitken, S., 2001, *Geographies of Young People: The Morally Contested Spaces of Identity*, London and New York: Routledge.
- Alcoff, L., 2006, *Visible Identities*, Oxford: OUP.
- Brenner, N., and Elden, S., 2009, *Introduction, in N., Brenner and S. Elden (Eds.), State, Space, World: Selected Essays by Henri Lefebvre* (PP. 1-48), Minneapolis: University of Minnesota Press.

- Chen Misgav, C., and Fenster, T., 2016, *Day by Day- Protest by Protest: Temporal Activism and the Feminist Mizrahi Right to the City*, Cities, JCIT-01752; No of Pages 7.
- De Certeau, M., 1984, *The Practice of Everyday Life*, Berkeley: University of California Press.
- Dikeç, M., and Gilbert, L., 2002, *Right to the City: Homage or a New Societal Ethics?* Capitalism Nature Socialism, PP. 59-74.
- Fenster, T., 2010, *The Right to the City and Gendered Everyday Life*, Makan, Adalah's Journal for Land, Planning and Justice, Vol. 2, PP. 40-50.
- Fenster, T., 2005, *Identity Issues and Local Governance: Women's Everyday Life in the City*, Social Identities, Vol. 11, No. 1, PP. 23-39.
- Fenster, T., 2005, *The Right to the Gendered City: Different Formations of Belonging in Everyday Life*, Journal of Gender Studies, Vol. 14, No. 3, PP. 217-231.
- Fenster, T., 2004, *The Global City and the Holy City: Narratives on Planning, Knowledge and Diversity* (London: Pearson).
- Hancock, C., Blanchard, S., and Chapuis, A., 2017, *Banlieusard. E. S Claiming a Right to the City of Light: Gendered Violence and Spatial Politics in Paris*, Cities. JCIT-01798; P. 6.
- Harvey, D., 2008, *The Right to the City*, New Left Review, 53: PP. 23–40.
- Lefebvre, H., 1996, *The Urban Revolution*, Translated by Robert Bononno, NewYork, University of Minnesota Press.
- Massey, D., 1994, *Space, Place and Gender*, Minneapolis: Minnesota University Press.
- Mitchell, D., 2003, *The Right to the City: Social Justice and the Fight for the Public Space*, London and NewYork: Gilford Press.
- Purcell, M., 2014, *Possible Worlds: Henri Lefebvre and the Right to the City*, Journal of Urban Affairs, Vol. 36, No. 1, PP. 141-154.
- Purcell, M., 2003, *Citizenship and the Right to Theglobal City: Reimagining the Capitalist World Order*, International Journal of Urban and Regional Research, Vol. 27, No. 3, PP. 564-590.
- Purcell, M., 2002, *Excavating Lefebvre: The Right to the City and Its Urban Politics of the Inhabitant*, Geojournal, 58: 99–108
- Rahbari, L., and Sharepour, M., 2013, *Gender and Right to the City in Tehran*, Article Presented at the World Conference of Integration of Knowledge by Worldconferences, Net, Langkawi, Malaysia, November 2013, E-ISBN: 978-967-11768-2-5.
- Sennett, R., 2008, *Quant*, Available: <http://www.richardsennett.com>
- Whyte, W. H., 1980, *The Social Life of Small Urban Spaces* Conservation Foundation, Washington D.C.
- Yuval Davis, N., 2012, *The Politics of Belonging*, London: SAGE.
- Akhbari, R., 2016, *Homelessness as a Existential and Universal Part of Society; Why Should We Fiht for "The Right to the City" Concept?* Haft Shahr, Vol. 4, No. 49 and 50, PP. 54-56. (In Persian)
- Alinia, F., and Jabbarian, J., 2014, *Investigating the Sense of Belonging to the Place in Chahar Bagh, Isfahan with a Phenomenological Approach*, 6th National Conference on Urban Planing and Management with Emphasis on the Elements of Islamic City, Mashhad. (In Persian)
- Brenner, N., Marcuse, P., and Mayer, M., 2017, *Cities for People, Not for Profit: Critical Urban Theory and the Right to the City*, Translated by Mahmood Abdolazadeh, et al., Office of Cultural Studies. (In Persian)

- Gharai, F., 2012, *Identification of Environmental Factors by Relying on Physical and Aesthetic Characteristics and Its Impact on the Presence of Women in Public Spaces of the City*, 1th Conference on Women and Urban Life, Tehran. (In Persian).
- Habibi, M., and Amiri, M., 2016, *Right to the City from Current to Ideal City*, The Iranian Journal of Anthropological Research, Vol. 5, No. 2, PP. 9-30. (In Persian)
- Judi Gollor, P., Zamanian, R., and Fath, H., 2016, *Tracking the Notin of Justie in City and Urbanizatin Theories: Critial Urban Theory and the Theory of the Right to The City*, Haft Shahr, Vol. 4, No. 49 and 50, PP. 100-113. (In Persian)
- Maleki, M., Parsa, S., Behzad, V., Moradi, E., 2015, *Investigating the Sense of Dependency to the Place of Living Based on Gender Differences (Case Study: Ilam City)*, Journal of Housing and Rural Environment, Vol. 33, No. 148, PP. 98-108. (In Persian)
- National Statistical Center of Iran, 2016, *General Population and Housing Census*. (In Persian)
- Nersicians, E., and Ohadi, Y., 2011, *Identity and Everyday Life of Girls in Public Spaces of the City of Rafsanjan Students' Girl Students*, Iranian Journal of Anthropological Research, Vol. 3, No. 1. (In Persian)
- Plan and Budget Organization (PBO), 2010, *West Azerbaijan Province*. (In Persian)
- Rafiyans, M., and Alvandipour, N., 2014, *Conceptualization of Thought Right to the City; Seeking a Conceptual Model*, Iranian Journal of Socioligy, Vol. 16, No. 2, PP. 25-47. (In Persian)
- Sharepour, M., 2015, *Right to the City and Urban Public Spaces*, People and Culture, Vol. 1, No. 2, PP. 51-66.
- Sharepour, M., Rafatjah, M., and Rahbari, L., 2015, *Citizens Position in Arnestein's Ladder: Gender Analysis of Participatory Dimention of Right Ti The City*, Social Welfare, Vol. 15, No. 57, PP. 179-205. (In Persian)
- Taghvae, A., Azizi, D., and Yazdanian, A., 2016, *Investiate the Role of "The Right to the City" Theoty in the Productin and Reproductin of Urban Space*, Haft Shahr, Vol. 4, No. 49 and 50, PP. 88-99. (In Persian)